

منطق الطیر

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

تصحیح و توضیح

دکتر محمود عابدی

دکتر تقی پورنامداریان

تهران

۱۳۹۰



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

سرشناسه: عابدی، محمود، ۱۳۲۳-
عنوان قرارداد: منطق الطیر، شرح
عنوان و نام پدیدآور: منطق الطیر (تصحیح و توضیح) / محمود عابدی، تقی پورنامداریان.
مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز
تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: شش، ۶۱۴ ص.
فروست: «سمت»؛ ۱۵۰۰. زبان و ادبیات فارسی؛ ۶۱
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۰-۶۴۰-۱ ۹۴۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: M. Abedi, T. Poornamdarian. Mantiq-ut-Tayr.
موضوع: قطار، محمد بن ابراهیم، ۵۳۷-۶۲۷ ق. منطق الطیر — نقد و تفسیر
موضوع: شعر فارسی — قرن ۶ ق. — تاریخ و نقد
موضوع: منظومه‌های عرفانی — قرن ۶ ق. — تاریخ و نقد
شناسه افزوده: پورنامداریان، تقی، ۱۳۲۰-
شناسه افزوده: قطار، محمد بن ابراهیم، ۵۳۷-۶۲۷ ق. منطق الطیر
شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و
توسعه علوم انسانی.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ق ۶ ۵۰۴۹ / PIR
رده‌بندی دیوبی: ۱/۲۳ ق ۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۵۹۸۴۳

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی



منطق الطیر (تصحیح و توضیح)

دکتر محمود عابدی و دکتر تقی پورنامداریان

تصویر سیمرغ از: حمیدرضا بیدقی، طراح جلد: علیرضا کرمی

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۰

تعداد: ۲۰۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: «سمت»

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف

قیمت: ۹۴۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع

مجاز به تغییر آن نیستند.

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)، روبه‌روی

پمپ گاز، کد پستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۴۴۲۴۶۲۵۰-۲

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر یا مؤلف، نشر
یا بخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنایی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید به تدریج و پس از انتقادهای یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی به عنوان منبع اصلی درس «متون نظم ۴ قسمت ۳: منطق الطیر» به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه مندان نیز از آن بهره مند شوند. از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲-۱	اشاره
۸۴-۳	مقدمه
۳	احوال، آثار و اندیشه‌های عطار
۵۱	اشاره به بعضی اندیشه‌های دیگر عطار
۶۵	ملاحظات در زبان و شعر عطار
۷۴	چاپ‌های منطق‌الطیر
۷۴	معرفی نسخه‌ها
۸۱	روش کار
۲۸۹-۸۹	منطق‌الطیر
۶۱۴-۲۹۱	تعلیقات
۲۹۳	تعلیقات و توضیحات
۵۲۵	گزارش نسخه بدلیها
۵۶۹	فهرست اعلام متن
۵۷۳	راهنمای تعلیقات
۶۰۵	کتابنامه

اشاره

بی تردید دوست‌داران ادبیات فارسی اتفاق نظر دارند که منطق الطیر عطار نیشابوری از آثار بسیار ارجمند و کم‌نظیر فارسی است. هم از این روست که تصحیح و توضیح و تحلیل آن همواره از دلبستگی‌های محققان و علاقه‌مندان به میراث گرانقدر ادب فارسی بوده و بارها تصحیح و طبع شده است؛ اما از این میان، منطق الطیر استاد دکتر شفیع کدکنی هم از نظر صحت و سلامت متن و هم از جهت مقدمه و تعلیقات عالمانه ایشان، برآیند همه کوشش‌های پیشین و به قاعده‌ترین و دقیق‌ترین کاری است که در حوزه عطارشناسی و مثنوی‌های چهارگانه او انجام شده است.

ما از تصمیم جدی استاد شفیع کدکنی درباره منطق الطیر وقتی باخبر شدیم که متن را تصحیح و بخشی از تعلیقات خود را نوشته بودیم و بی‌گمان اگر زودتر خبردار شده بودیم نیازی به پرداختن به منطق الطیر نمی‌دیدیم. هنوز کار تعلیقات متن تمام نشده بود که منطق الطیر استاد منتشر شد اما آنچه سبب شد که ما کار خود را ادامه دهیم، یکی تعهدی بود که به انتشارات سمت سپرده بودیم، و دیگر تفاوت‌هایی بود - که بی‌هیچ ادعای ترجیحی - میان کار استاد و کار خود، ملاحظه کردیم. بر این دو نکته، عقیده استاد که منطق الطیر عطار هم مثل شعر حافظ اثری است که باید از دیدگاه‌های مختلف مورد تحقیق قرار گیرد تا ابعاد هنری و معنایی آن به تدریج آشکار شود، خود اجازه‌نامه و تأکیدی بر انتشار کاری بود که سال‌ها درگیر آن بودیم. به هر حال باید اعتراف کنیم آن چه، اکنون، به خوانندگان و علاقه‌مندان عطار تقدیم می‌شود، کاری است که اگر کوشش‌های محققان پیشین و به خصوص تحقیقات استاد شفیع کدکنی نبود، هرگز به صورتی

بی دلیل قانع کننده‌ای سال تولد او را به جای ۵۵۳ به ۵۳۰ تقلیل نمی‌داد.^۱

درباره زندگی عطار و شرح حال او آنچه در منابع آمده است، جز اشاره به چند واقعه افسانه آمیز اطلاع مؤثقی وجود ندارد. هاله ابهام پیرامون شخصیت او را آثار متعددی که دیگران پرداخته و به او نسبت داده‌اند، متراکم تر کرده است. آنچه از آثار مسلم او برمی آید این است که در تصوف و عرفان استادی مسلم و چه بسا صاحب تجربه های عملی بوده است. تخلصش، شغل عطاری (پزشکی و داروفروشی) او را که غالب منابع نیز به آن اشاره کرده‌اند، تأکید می‌کند. شاید تکرار کلمات «درد» و «درمان» که در آثار او بسامد چشمگیری دارد نیز با شغل او بی ارتباط نباشد.

شغل عطاری، در آن روزها ارتباط گسترده ای را با هر طبقه از مردم ایجاد می کرده است. نشانه این ارتباط گسترده عطار را می توان در انبوه حکایت ها و تمثیل ها که شخصیت های آن ها مردم عامی اند و در سراسر مثنوی های او پراکنده است، ملاحظه کرد؛ با این همه عطار پیش از آن مستغرق اندیشه های عرفانی و تأمل در احوال معنوی بوده است که حتی حوادث تاریخی و بلایای طبیعی و هولناک عصر، خاطر او را مشغول کرده باشد. تأثیری که این حوادث و بلاها در حیات روحی او و مردم می گذاشته و سؤال های دشوار و لاینحلی که در ذهن او برمی انگیزخته، ظاهراً بیشتر از خود آن حوادث اسباب دل مشغولی عطار می شده است. در آثار او این تأمل های روحی و پرسش های گستاخانه ناسی از شک در مبادی شریعت که حاصل تأمل در آن حوادث است و غالباً مجذوبان و دیوانگان نماینده طرح و بیان آن می شوند، نمودی بسیار چشمگیرتر از اشاره به خود آن حوادث دارد. از حوادثی چون قحطی های مکرر نیشابور، در سال های ۵۳۲، ۵۴۳ و ۵۵۲، که این تأثیر به آن اشاره کرده و عطار اگر هیچ کدام از آن ها را هم ندیده باشد، وصفش را شنیده، از آتش سوزی بازار عطاران نیشابور در سال ۵۵۳، از حملات غزان به نیشابور که به گرفتاری سلطان سنجر و غارت و کشتار وسیع مردم در سال ۵۴۸ منجر گردید، از جنگ های میان غزاها و محمود بن محمد، خاقان سمرقند، و مؤید آی ایه،

۱. جستجو در احوال و ... ل، نیز: ص ن.

و از زلزله عظیم نیشابور در سال ۱۶۰۵^۱ در آثار عطار نشانه چندانى به چشم نمى خورد. اما تأثیر ذهنى و روحى ناشى از آنها حتى اگر از ديگران هم شنیده باشد، در آثار او گهگاه نمود پیدا مى کند:

سائلى پرسید از آن شوریده حال	گفت اگر نام مهین ذوالجلال،
مى شناسى باز گوی ای مرد نیک	گفت نان است این بتوان گفت لیک
مرد گفتش احمقى و بى قرار	کى بود نام مهین نان شرم دار
گفت در قحط نیشابور ای عجب	مى گذشتم گرسنه چل روز و شب
نه شنودم هیچ جا بانگ نماز	نه درى بر هیچ مسجد بود باز
پس بدانستم که نان نام مهین است	نقطه جمعیت و بنیاد دین است ^۲

اگرچه عطار به مخاطب توصیه مى کند که چون حق رزق مى دهد شکر گزار باش - و البته این نتیجه گیرى چندان مناسب موضوعى با حکایت ندارد - پاسخ شوریده حال به سائل، گویای حقیقتى است که ممکن است هر کس را در چنین اوضاع و احوالى در تأملی شک آمیز فرو برد. در روایت عطار، چنان که از لحن آن پیداست، سخن شوریده حال است که اهمیت دارد و نه توصیف حادثه قحط سالى که عطار، احتمالاً و صفش را از ديگران شنیده بوده است. در اشاره به قحط سالى ديگرى که در مصر پیش آمده است، باز هم سخن دیوانه است که اهمیت دارد، هر چند در این جا توصیفى از قحط سالى که مسلم است خود آن را ندیده است به دست مى دهد تا سخن دیوانه برجستگى بیشتری پیدا کند:

خواست اندر مصر قحطى ناگهان	خلق مى مردند و مى گفتند نان
جمله ره خلق بر هم مرده بود	نیم زنده مرده را مى خورده بود
از قضا دیوانه ای چون آن بدید	خلق مى مردند و نامد نان پدید،
گفت ای دارنده دنیا و دین	چون نداری رزق کمتر آفرین ^۳

۱. نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ ۱۱/ ۲۲۲ به بعد و ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸.

۲. مصیبت نامه / ۳۵۹.

۳. منطق الطیر / ۲۰۸، درباره حکایت دیوانگان ← دیدار با سیمرخ / شانزده تا سی.

در یاد کرد حمله غزاها به نیشابور نیز، اشاره به رفتار مردم برای آن است که اختلاف رفتار دیوانگان با مردم عاقل بارزتر شود. خلق برای نجات خود می کوشند و در عین حال از اسباب و اموال خود فارغ نیستند و در فکر پنهان کردن آن هابند و پیشوایان قوم هر کدام به کنجی متواری می شوند. در چنین هنگامه نگرانی و وحشت دیوانه ای بر بامی بلند می رود و زنده خود را بر سر چوب می کند و می گرداند و می گوید: ای دیوانگی تو را برای چنین روزی نگاه داشته ام:

چوب گردانید گرد سر بسی می نیندیشید یک جواز کسی
گفت ای دیوانگی من بینوا دارم از بهر چنین روزی تو را
در چنان روزی که جان وایم بود مرد بی دل خسرو اقلیم بود^۱

توجه عطار به تأثیر حوادث در روحیه مردم و تأمل در تأثرات عاطفی خویش از آن حوادث، و اندیشه ها و پرسش های ناشی از آن، او را چنان در عالم درون سرگردان می کند که پروای عالم بیرون را ندارد. در پیدایی این روحیه درون نگر که او را مستغرق حیات درونی خود می کند، مشاهده بیماران دردمندی که به دکان عطاری پدر، و بعدها به خود او، برای عرض حال و گرفتن دارو مراجعه می کرده اند، نبایست بی تأثیر بوده باشد.

این که نسب نامه معنوی شیخ به کدام یک از مشایخ صوفیه می رسد، چندان تأثیری در شناخت اندیشه ها و جهان بینی عرفانی عطار ندارد. گرایش او از کودکی به این طایفه و اقوال آنان که در مقدمه تذکرة الاولیا به آن اشاره کرده^۲، و لابد نتیجه آشنایی پدرش با صوفیان و حشر و نشر با آنان بوده است، و نیز لاینحل ماندن پرسش هایی که در برخورد با حوادث در ذهن او نطفه می بسته و عقل قادر به حل آن بر اساس موازین دینی نبوده است، مطمئناً در توجه او به کردار و گفتار صوفیه اثری عمیق داشته است. جمع آوری احوال و اقوال مشایخ در تذکرة الاولیا، و اشاره های گسترده به مشایخ صوفیه و اقوال و داستان های آنان در هر دوره و از

هر دست، ناشی از تعلق خاطر او به تصوف و مشایخ صوفیه است، بی آن که تأکید آشکاری بر یکی از آنان، ارادت خاص او را به بقیه کم رنگ کند.

فروزانفر، با یقین به این که مثنوی خسرونامه متعلق به عطار است، عملاً در تعیین نسب نامه معنوی او به نتایجی تردید آمیز رسیده است. نفیسی تردیدی ندارد که وی از سلسله کبرویه و از معتقدان به نجم الدین کبری بوده است^۱، در حالی که فروزانفر این نظر را رد می کند^۲. در مجمل فصیحی سلسله ارادت عطار به شیخ ابوسعید ابوالخیر می رسد. این نظر را هم زرین کوب پذیرفته است^۳ و هم شفیع کدکنی که با تحقیقی مفصل تر و با معرفی سه تن از مشایخ واسطه میان عطار و ابوسعید ابوالخیر، به قول صاحب مجمل فصیحی رسیده است^۴؛ اما این نظر را دلایل دیگری نیز تأیید می کند. نیشابوری بودن ابوسعید، آوازه او در آن سامان، آشنایی عطار حداقل با دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرارالتوحید، درباره احوال و اقوال او، و توجه او به یاد کرده بیشتر و احترام آمیز ابوسعید در مثنوی ها و غزلیاتش نسبت به سایر مشایخ صوفیه، تقریباً بر ارادت عطار به ابوسعید و رابطه روحانی میان آن دو جای تردید باقی نمی گذارد^۵. البته این سلسله نسب روحانی به هر حال، به معنی این نیست که عطار به مشایخ دیگر صوفیه ارادت کمتری داشته باشد و به احوال و اقوال آنان به دیده تردید بنگرد. اعتقاد وی به مشایخ چندان است که در شرح شگفتی های افسانه آمیز احوال آنان، همه جا به دیده قبول و به اقوالشان از روی یقین و اعتقاد می نگرد. با این همه، توصیف او از ابوسعید که او را از جمله در اسرارنامه، سلطان طریقت، سه سالار دین، شاه حقیقت، محبوب حق، معشوق مطلق و سلیمان سخن می خواند که آفتاب ولایت از برج هدایت در او می تابد و هر جزو او هزار کل است^۶، در حق مشایخ دیگر در مثنوی های او دیده نمی شود.

۱. جستجو در احوال و ... / ۸۹.
۲. شرح احوال و ... / ۳۷.
۳. جستجو در تصوف ایران / ۲۷۰.
۴. زیور پارسى / ۷۵-۷۸.
۵. دیدار با سیمرغ / ۲۳۳ به بعد.
۶. اسرارنامه / ۹۱.

از میان انبوه آثاری که به عطار نسبت داده‌اند - و گاهی شمار آن‌ها را به تعداد سوره‌های قرآن به ۱۱۴ رسانده‌اند که با سال‌های سن او نیز بنابر بعضی روایات تطابق داشته باشد - کتاب‌هایی که در انتساب آن‌ها جای تردید نیست، عبارت‌اند از: *دیوان*، *مختارنامه* (مجموعه رباعیات)، *مثنوی‌های اسرارنامه*، *الهی‌نامه*، *منطق الطیر*، *مصیبت‌نامه*، و نیز اثر منشور او *تذکرة الاولیا*.

درباره تقدّم و تأخّر زمانی آثار عطار اختلاف نظر وجود دارد. طبیعی است که قصاید و غزلیات به تدریج در سال‌های مختلف عمر او سروده شده و *تذکرة الاولیا* که شرح حال هفتاد و دو تن از بزرگان و مشایخ صوفیه است، سوادش به تفاریق در طول زندگی وی فراهم آمده است؛ اما این که تدوین نهایی *دیوان* و *تذکرة الاولیا* در چه زمانی صورت گرفته است، روشن نیست؛ چنان که ترتیب و تاریخ قطعی سرودن مثنوی‌ها نیز از آثار عطار معلوم نمی‌شود.

نظر استاد فروزانفر و استاد نفیسی را درباره انتساب *خسرونامه* یا *خسرو و گل* به عطار نباید قطعی شمرد. این که شاعر عارفی چون عطار با آثاری که به تمامی مبتنی بر اندیشه‌ها و معارف عرفانی است، در اواخر عمر ناگاه به نظم داستانی غنایی پردازد که تقریباً خالی از معانی و مضامین عرفانی است، بسیار بعید می‌نماید. به هر حال، اولین بار استاد زرین کوب در انتساب این مثنوی به عطار تردید کرد^۱ و سپس استاد شفیعی کدکنی بود که در مقدمه *مختارنامه*، ضمن بحثی مستوفی، *خسرونامه* را از جرگه آثار مسلم عطار خارج کرد و *خسرونامه*‌ای را که عطار در مقدمه خود بر *مختارنامه*، از آثار خود شمرده است، نام دیگر *الهی‌نامه* شمرد. استدلال‌های شفیعی مفصل و قانع‌کننده است. حتی اگر مقدمه *مختارنامه* را هم از آن عطار ندانیم، دلایل درون‌متنی و برون‌متنی متعدد برای رد انتساب *خسرونامه* به عطار کافی و وافی است.^۲

درباره ترتیب زمانی سرودن مثنوی‌های چهارگانه عطار، فروزانفر نظر داده است که تنها از روی حدس و گمان می‌توان ترتیب منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، اسرارنامه، را پذیرفت.^۱ شفیع کدکنی با مسلم شمردن این که مقدمه مختارنامه از آن عطار است و خسرونامه همان نام قدیمی الهی‌نامه است، به دلیل ترتیب یک‌سان ذکر آثار در دو موضع از این مقدمه، ترتیب زمانی تصنیف مثنوی‌ها را از این قرار می‌داند: الهی‌نامه، اسرارنامه، منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه.^۲ از سخنان استاد زرین کوب برمی‌آید که او ترتیب اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر را ترجیح می‌دهد.^۳ ریتز درباره ترتیب آن‌ها سخنی نگفته است؛ اما از آن‌ها به ترتیب اسرارنامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه نام برده است.^۴

با توجه به ساختار اسرارنامه که برخلاف سه مثنوی دیگر دارای داستانی جامع با حکایات متعدد در درون خود نیست، و پیوستگی معنایی آن سه مثنوی در بیان سه مرحله سلوک، اسرارنامه یا باید آخرین مثنوی عطار یا اولین آن‌ها باشد. اما اگر قبول کنیم که عطار به طور طبیعی باید اولین مثنوی خود را به تقلید از آثار استادان گذشته سروده باشد، و آثاری که او به آن‌ها دسترسی داشته، حدیقه‌الحقیقه سنائی و مخزن‌الاسرار نظامی بوده‌اند، و ساختار اسرارنامه است که تقلیدی از ساختار این دو مثنوی است، شاید بتوان با احتمال بیشتری پذیرفت که اسرارنامه اولین مثنوی عطار است. علاوه بر این، عطار در پایان اسرارنامه است که از واقعه مرگ پدر یاد می‌کند^۵ و تأثر از واقعه مرگ پدر در تاریخی که به مرگ او نزدیک‌تر است بسیار طبیعی‌تر می‌نماید. این که عطار در مثنوی‌های دیگر به این واقعه اشاره نمی‌کند، و این که در اسرارنامه از شصت‌سالگی خود یاد کرده، و این که استاد فروزانفر مرگ پدر عطار را در سال‌های میان ۵۹۵ و ۶۰۰ هـ. ق ذکر کرده است، و این که عوفی که در حدود

۲. مقدمه مختارنامه / سی و چهار.

۴. دریای جان / ۱/۲.

۱. شرح احوال و ... / ۷۷.

۳. صدای بال سیمرغ / ۶۹-۷۰.

۵. اسرارنامه / ۲۳۳.

۶۰۰ هـ. ق در نیشابور بوده است با وجود ذکر عطار در *لباب‌الالباب* به هیچ‌یک از مثنوی‌های او اشاره نکرده است و این که به گفته افلاکی، در ملاقات بهاء‌ولد، پدر مولوی با عطار در نیشابور هنگام مهاجرت در بلخ، عطار کتاب *اسرارنامه* را به مولوی - که کودک‌پیش‌نیوده است - هدیه می‌کند^۱، نیز دلالت بر این دارد که هم عطار سرودن مثنوی‌های خود را خیلی دیر شروع کرده و هم مقدم بر مثنوی‌های دیگر *اسرارنامه* را سروده است.^۲

عطار به آن‌چه در شرح کرامات و احوال افسانه‌آمیز مشایخ صوفیه در *تذکرة‌الاولیا* آورده است و قبل از او دیگران نیز گفته‌اند، باور دارد. با توجه به مقدمه این کتاب می‌توان حدس زد که وی از کودک‌پیش‌با اهل تصوف آشنایی داشته و این آشنایی محبت مشایخ صوفیه را رفته‌رفته در دل او راسخ کرده و اعتقاد او را نسبت به آنان استوار ساخته است. او در همین مقدمه و در ذکر بواعث تألیف کتاب می‌نویسد: «دیگر باعث آن بود که دلی داشتم که جز این سخن (سخن صوفیان) نمی‌توانستم گفت و شنید، مگر به کُره و ضرورت و مآلاید، لاجرم از سخن ایشان وظیفه‌ای ساختم اهل روزگار را ... دیگر باعث آن بود که بی‌سبی از کودک‌پیش باز [متن: باد] دوستی این طایفه در دلم موج می‌زد و همه وقت مفرح دل من سخن ایشان بود ...»^۳. از این سخن عطار می‌توان هم با اندوخته‌های ذهنی و شخصیت او آشنا شد و هم می‌توان حدس زد که شوق جمع‌آوری شرح احوال و اقوال مشایخ از اولین دلبستگی‌های او در زندگی بوده است. او که در دکان عطاری خویش در پی درمان دردهای جسمانی مردم بود، از طریق کتاب *تذکرة‌الاولیا* هم می‌توانست دردهای روحی آنان را درمان کند. اگرچه عطار در جمع‌آوری احوال و اقوال مشایخ صوفیه مبتکر نیست و کتاب‌هایی به عربی و فارسی نیز قبل از او در این باره تألیف شده بود، اما کتاب عطار از نظر جمع اقوال و حکایات بر همه منابع پیش از خود برتری دارد.

۱. جستجو در تصوف ایران / ۲۸۱.

۲. برای تفصیل مطلب - دیدار با سیمرخ (مقاله ابوسعید ابوالخیر از نگاه عطار) / ۲۳۳ به بعد.

۳. تذکرة‌الاولیا / ۵۱۱.

این کتاب که شرح مقامات و مقالات هفتاد و دو تن را در بر می گیرد و در آن از آوردن کرامات و امور خارق العاده زندگی و سلوک آنان هرچند بسیار دور از باور صرف نظر نشده است، از زیباترین نمونه های نثر فارسی است. اگر از چند فقره سخنان مسجع که در آغاز تراجم احوال هر یک از مشایخ به تناسب خصوصیات و صفات غالب آن ها می آید، و گویی نوعی هنرنمایی ادبی در جهت پسند اهل فضل است بگذریم، نثر عطار ساده و استوار و در پاره ای از موارد بسیار شورانگیز و ناشی از اعتقاد و صمیمیت او نسبت به موضوع سخن است.

عطار با دریاهای و قدرتمندان عصر خود برخلاف شاعران و نویسندگان دیگر ارتباطی نداشت. مخاطبان او چه در شعر و چه در نثر مردم بودند و برای آنان بود که می نوشت و می سرود. به همین سبب هم در تذکرة الاولیا و هم در مثنوی هایش، به خصوص بعد از مقدمه های کتاب ها که در توحید و ستایش باری و نعت پیامبر (ص) و بزرگان دین، و سرشار از هنرهای بدیع شاعرانه است - زبان ساده او تشخص بیشتری پیدا می کند. زبان عطار زبانی سلیس، روشن و عاری از لغات دشوار و تلمیحات دور از ذهن و آرایه های متکلفانه ادبی است. این سادگی زبان و بیان گاهی تا آن جا می کشد که آن هایی که با زبان قصاید و غزل های سبک خراسانی و عراقی خو گرفته اند، او را گوینده ای ناتوان و در مراحل ابتدایی سخنوری دانسته اند.^۱ در حالی که اگر به جنبه تعلیمی مثنوی های عطار و مخاطبان عام او توجه داشته باشیم، چنین زبان و بیانی عین بلاغت است. تناسب میان الفاظ از راه تضاد، طباق و مراعات نظیر و گهگاه ایهام و استخدام، آن هم در حد اعتدال، بیشترین آرایه هایی است که در شعر او توجه خواننده را به هنر شاعری عطار جلب می کند. همچنین اگر بخواهیم از دریچه عقل فلسفی و تجربه های مشترک عمومی به اندیشه های عرفانی و جلوه های زندگی و سلوک عارفانه و کرامات مشایخ که عطار آن ها را از روی اعتقاد بیان کرده بنگریم، ممکن است او را مردی سلیم دل و عامی تصور کنیم که

۱. «عطار در مثنوی های گزیده او و گزیده مثنوی های او / ۱۱، و نیز - رد این خرده گیری ها در زبور پارسی / ۲۴ به بعد؛ صدای بال سیمرغ / ۱۸۱ و ۱۸۲.

هر چه خوانده و شنیده - اگرچه از جنس اوهام و خیالات مُحال - خوش‌باورانه در آثار خود گنجانده است؛ حال آن‌که اگر خود را در قلمرو فرهنگی و اجتماعی عصر عطار تصور کنیم و در طیف منظومه فکری او درآییم و حساسیت‌ها و دل‌نگرانی‌های او را دریابیم، و تعهد و مسئولیتی را که او نسبت به انسان عصر خود، با از خود‌گذشتگی تمام، حس می‌کند بشناسیم، عطار را فرزانه‌ای بزرگ، اندیشمند و نگران رستگاری انسان خواهیم دید که دردها و آلام روح بشری را با تمام وجود خود دریافته و در تسکین و رفع آن تا سرحد جان کوشیده است.

مثنوی‌های عطار

اگرچه به قطع و یقین نمی‌توان تقدّم و تأخر سرودن چهار مثنوی عطار را تعیین کرد، اما به دلایلی که پیش از این گفته شد، به نظر من عطار ابتدا مثنوی *اسرارنامه* را که حاوی داستان جامعی نیست، به تقلید از *حدیقه الحقیقه سنائی* و *مخزن الاسرار نظامی* سروده است و پس از آن احتمالاً تحت تأثیر مخالفتش با فلسفه و استدلال عقلی^۱، و به منظور گونه‌ای نظیره‌سازی و مخالف‌سرایي، سه مثنوی *الهی‌نامه*، *منطق الطیر* و *مصیبت‌نامه* را در برابر سه رساله *حی‌بن‌یظان* و *رساله الطیر* و *سلامان و ایسال ابن‌سینا* پرداخته است تا ترجیح عرفان بر فلسفه را اثبات کرده و معرفت قلبی را برتر از علم عقلی شمرده باشد.

بعد از *اسرارنامه* که حاوی چکیده اندیشه‌های عطار است^۲، *الهی‌نامه*، *منطق الطیر* و *مصیبت‌نامه* را می‌توان بیان و نمایش یک دوره سلوک عرفانی شمرد که از مراحل شریعت و طریقت می‌گذرد و در عوالم مه‌آلود حقیقت شناور می‌شود. در *الهی‌نامه* خلیفه‌ای که شش پسر دارد، پسران خود را قانع می‌کند که آرزوهای دنیوی خود را که ناشی از خواست‌های نفسانی آنان است کنار بگذارند و به حقیقت یگانه‌ای که حق است روی بیاورند. خلیفه در *الهی‌نامه* مانند پیر و مرشدی است که

۱. - دیدار با سیمرخ (مقاله عقل و فلسفه از نظرگاه عطار) / ۱۷۷.

۲. درباره اندیشه‌های عرفانی عطار در *اسرارنامه* - آشنایان ره عشق (مقاله عطار) / ۲۷۸ به بعد.

میردان خود را که هر یک به فراخور تمایلات نفسانی خود آرزویی دنیوی دارند، از نظر روحی آماده می‌کند تا وحدت هدف پیدا کنند و سیر به سوی حقیقت واحدی را آغاز کنند. در منطق الطیر هدهد جانشین پدر یا خلیفه می‌شود تا مرغان را که جانشین پسران در الهی‌نامه شده‌اند به سوی حقیقت واحد که در الهی‌نامه و از طریق پدر به آن معرفت یافته‌اند، هدایت کند. این معرفت، عشق سیمرغ حقیقت را در دل آنان جانشین آرزوهای موهوم دنیوی می‌کند. بنابراین منطق الطیر که شرح سیر مرغان به سوی سیمرغ و مشکلات و موانع این سیر است، بازنمای مرحله طریقت است. مصیبت‌نامه، داستان بازگشت سالک فکرت - البته فکرت قلبی - در سیر نزولی است. این سالک فکرت در حقیقت نماینده و نماد سی مرغی است که در منطق الطیر با تجربه فنا به دیدار سیمرغ نائل شده‌اند و سپس در مقام مرتبه بقای بعد از فنا، از عالم ملکوت به عالم ملکوت باز می‌گردند^۱ تا قوت‌های بی‌کرانه روح خود را با سیر در مقامات معنوی دیگر فعلیت بخشند.

منطق الطیر

منطق الطیر، مانند الهی‌نامه، حاوی داستان جامعی است که حکایات متعددی را دربر دارد. نام دیگر منطق الطیر، مقامات طیور است و عطار خود به این دو نام اشاره کرده است.^۲ این مثنوی نیز مثل بقیه مثنوی‌های عطار با حمد خدا و نعت رسول (ص) و مناقب چهار خلیفه آغاز می‌شود و بعد از آن برخلاف دو مثنوی قبلی که بخشی در خطاب به روح آمده بود، بخشی در نفی تعصب است که در آن هر چهار خلیفه را به حق می‌داند و تعصب ورزیدن را نشان جاهلی و گمراهی می‌شمارد. محتمل است که این سفارش به ترک تعصب، تمهیدی برای گریز از خطر تجربه‌ای باشد که در منطق الطیر مطرح می‌شود.

متن اصلی داستان منطق الطیر با توصیف سیزده مرغ آغاز می‌گردد و از

۱. برای تفصیل «دیدار با سیمرغ» (مقاله عطار و تجربه دیدار با خویش) / ۱۱۷ به بعد.

۲. منطق الطیر / ۲۷۹.

خصوصیات غالب و مشهور آنان یاد می‌شود. این بخش از کتاب در حکم مقدمه‌ای برای ورود به اصل داستان است و اگر هم نبود خللی در طرح داستان و روایت آن ایجاد نمی‌کرد. نکته‌ای که در این جا قابل توجه است، اصرار عطار به ایجاد پیوند میان هر یک از مرغان و یکی از انبیاست. این پیوند از طریق یکی از خصوصیات ظاهری، باطنی و حتی شباهت اسمی یا مناسبت‌های دیگر به هر ترتیب برقرار می‌شود. به نظر می‌رسد عطار از این طریق می‌خواهد بگوید که هر مرغی - که نماد انسانی است - بالقوه دارای صفت برجسته‌ای است که اگر در فعلیت بخشیدن به آن بکوشد، به مقام پیامبران ارتقا پیدا می‌کند. چنین مقدمه‌ای حکم براعت استهلال برای منظومه‌ای دارد که بن‌مایه و زمینه اصلی آن کوشش حماسی برای رسیدن به مقصودی عزیز و ارجمند است. این کوشش حماسی شرط گذشتن از راه دشوار و خطرناک طریقت و وصول به حقیقت است.

خلاصه داستان منطق الطیر و بن‌مایه اندیشه‌های عرفانی در آن

مرغان جهان انجمنی می‌کنند و درباره این که هر شهری شهریاری دارد و اقلیم آنان شاه ندارد به چاره‌جویی می‌پردازند و تصمیم می‌گیرند یک‌دیگر را برای جستن شاهی یاری کنند. هدهد از میان جمع برمی‌خیزد، خود را معرفی می‌کند و توانایی‌های خود را برمی‌شمارد و مرغان را به داشتن شاهی که نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف ساکن است، بشارت می‌دهد و آنان را تشویق می‌کند تا با او به جستجوی سیمرغ برخیزند. جان مرغان در شوق رسیدن به سیمرغ بی‌قرار می‌شود، اما آگاهی از راه دور و دراز سفر، باعث می‌شود که هر کدام برای تن زدن از سفر به بهانه‌ای متوسل شود. هدهد سعی می‌کند بی‌قدری دلبستگی‌های هر یک از آنان را آشکار کند و بی‌اصل بودن بهانه‌های آن‌ها را ثابت و عزمشان را برای سفر مخاطره‌آمیز جستجوی سیمرغ جزم کند. مرغان پس از شنیدن سخنان هدهد، عشقشان به سیمرغ افزون‌تر می‌گردد، دست از جان می‌شویند و عزم سفر می‌کنند. ابتدا هدهد را با قرعه به رهبری برمی‌گزینند و قول می‌دهند در فرمان‌برداری از جان هم دریغ نکنند. اما وقتی چشمشان به بیابان بی‌نهایتی که در پیش دارند، می‌افتد

نفیرشان بلند می‌شود و از هدهد می‌خواهند راه و رسم و آداب سلوک را برای آنان توضیح دهد تا فارغ از نگرانی و تردید راه را بیمایند. مرغان هر یک سؤالی می‌کنند و هدهد هر یک را پاسخی شایسته می‌دهد. سؤال‌های گوناگون مرغان، مراتب و جایگاه روحی و دلبستگی‌ها و یأس و امیدهای آنان را افشا می‌کند. پاسخ‌های هدهد در جهت رفع بهانه‌های آنان، از طریق اثبات بی‌قدری دنیا، اعتبار و ارج سفر، و توصیف عظمت مقام سیمرغ است. این پاسخ‌ها که با حکایات متعدد همراه می‌شود، حاکی از آشنایی و معرفت هدهد به روحیات مرغان و انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و آگاهی کامل از راه و هدفی است که در پیش دارند. سرانجام یکی از مرغان دربارهٔ مسافت راه می‌پرسد. هدهد راه را شامل هفت وادی می‌داند که پس از گذشتن از آن‌ها وصول به درگاه سیمرغ ممکن می‌گردد. این هفت وادی که از نظرگاه عطار مقامات یا منازل طریقت است عبارت‌اند از: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا.

هدهد هر یک از وادی‌ها را معرفی می‌کند. سرانجام پس از شرح وادی فقر و فنا مرغان در اندوه فرو می‌روند و بسیاری در همان‌جا به زاری می‌میرند و بقیه از سر حسرت روی به راه می‌آورند و سالیان دراز راه می‌پارند. عده‌ای در خلال گذر از موانع دشوار و خطرناک راه می‌میرند، عده‌ای را شیران و پلنگان راه می‌درند، بعضی در آرزوی دانه‌ای دیوانه می‌شوند و خود را می‌کشند و سرانجام از صدها هزار مرغ، تنها سی مرغ بی‌بال و پر و رنجور و دل شکسته به درگاه سیمرغ می‌رسند؛ درگاهی بی‌وصف و صفت، برتر از ادراک عقل و معرفت، مجمع هزاران آفتاب و ماه و انجم که آفتاب جهان ما در برابر آن ذره‌ای محو می‌نماید تا به مرغانی پروبال شکسته و رنجور چه رسد! مرغان در برابر عظمت این درگاه متحیر و ناامید می‌شوند و ناچیزی و حقارت خود را از صمیم جان درمی‌یابند. عاقبت چاووش عزت‌ظاهر می‌گردد و از آن سی مرغ نزار نشان و مقصود آنان را می‌پرسد. مرغان می‌گویند آمده‌ایم تا درخواست کنیم که سیمرغ پادشاه ما باشد. چاووش با بی‌اعتنایی می‌گوید که خواه شما باشید یا نباشید، سیمرغ پادشاه جاودان مطلق است، و آنان را به بازگشت فرمان

می دهد. مرغان در عین ناامیدی از لطف پادشاه دل نمی برند و در پاسخ چاوش که آنان را از برق عزت بیم می دهد آمادگی خود را برای جان فشانی اعلام می کنند. عاقبت لطف سیمرغ علی رغم استغنائی او روی می نماید. جمله را در مسند قربت بر سریر عزت و هیبت می نشاند و رقعهای پیش آنان می نهند تا بخوانند.

عطار در منطق الطیر داستان را از دید یک دانای کل روایت می کند که نسبت به حوادث داستان و احوال و روحیات شخصیت ها آگاهی تمام دارد. اما در این جا از مضمون رقعهای که پیش آن مرغان می نهند اظهار بی اطلاعی می کند و می گوید رقعۀ آن قوم از راه مثال بر من معلوم می شود. این اظهار بی اطلاعی که ظرافت فوق العاده ای در آن نهفته است، بسیار عجیب می نماید؛ چرا که عطار در مقام دانای کل این روایت، از احوال یکایک شخصیت های داستان و اضطراب ها و نگرانی ها و ضعف و قوت های آنان و نیز از همه ماجراها و حوادثی که بر آنان می گذرد، آگاه است پس چگونه از متن رقعهای که در مقابل مرغان نهاده اند، اظهار بی اطلاعی می کند؟ آیا عطار می خواهد بگوید که این مقام و رای فهم و تصور انسان است و تنها کسی آن را درمی یابد که به آن مقام رسیده باشد؟ یا کسانی از راز آن رقع خبر دارند که به بقای بعد از فنا رسیده باشند؟ و آیا واصلان به این مقام را که مجذوب و مغلوب اراده حق اند، آن توانایی هست که با کلمات انسانی مولود تجربه های حسی، از واقعهای بسیار فراتر از تجربه های حسی سخن گویند؟ به هر حال، دست این راوی دانای کل از وصول به این مقام کوتاه است. در این نقطه درماندگی است که اسطوره به یاری راوی می شتابد.

رقعۀ آن قوم از راه مثال می شود معلوم این شوریده حال^۱

مثالی که تداعی آن عطار را بر مضمون رقع، هدایت می کند، حادثه ای مشابه در داستان حضرت یوسف است:

برادران یوسف او را در چاه می اندازند. کاروانی می رسد و به طلب آب، دلو در چاه می افکنند. یوسف بالا می آید. برادران یوسف او را غلام خود معرفی می کنند و

به بهایی اندک به مالک دعر - مهتر کاروان - می فروشند. مالک دست خطی از برادران می گیرد که گواهی بر خریدن یوسف از آنان باشد. این دست خط بعدها به دست یوسف می افتد. آنگاه که قحط پیش می آید، برادران یوسف به مصر می آیند تا از عزیز مصر گندم بگیرند. یوسف آنان را می شناسد، اما آنان برادر خود را نمی شناسند. یوسف آن دست خط را به بهانه آن که عبری نمی داند به برادران می دهد تا بخوانند. برادران غرق شرم و تأسف، زبانشان بند می آید؛ چرا که خواندن آن خط، اعتراف به گناه عظیمی است که آنان در گذشته مرتکب شده اند.

تشابه دو صحنه یوسف، برادران، رقعۀ با سیمرغ، مرغان، رقعۀ، عطار را به درک تأویل داستان و مضمون رقعۀ رهنمون می شود:

چون نگه کردند آن سی مرغ زار	در خط آن رقعۀ پراعتبار
هرچ ایشان کرده بودند آن همه	بود کرده نقش تا پایان همه
آن همه خود بود سخت این بود نیک	کان اسیران چون نگه کردند نیک
رفته بودند و طریقی سهاخته	یوسف خود را به چاه انداخته
جان یوسف را به خواری سوخته	وانگه او را بر سری بفروخته...
جان آن مرغان ز تشویر و حیا	شد فئای محض و تن شد توتیا
چون شدند از کل پاک آن همه	یافتند از نور حضرت جان همه ^۱

بدین ترتیب رقعۀ سیمرغ سبب می شود تا مرغان پس از فئای کلی در دریای شرم ناشی از فروش یوسف جان خویش، به نور عنایت سیمرغ جانی تازه بیابند. در این تجربه، گناه کرده و ناکرده دیرین آنان پاک می گردد. آفتاب قربت از درگاه می تابد، جان آنان افروخته می شود. از انعکاس چهرۀ این سی مرغ پرنده، چهرۀ سیمرغ جهان را می بینند. چون نیک می نگرند سی مرغ را همان سیمرغ می بینند. در خویش او را و در او خویش را مشاهده می کنند و چون به خود و به او هر دو نظر می کنند تنها یکی می بینند. مرغان در تحیر غرق می شوند. در این مقام زبان، زبان بی زبانی است. در چنین تجربه ای هر چه گفته می شود مجازی است. واژه ها از

اگر چشم تو بر روی تو افتاد ز عشق تو بر آید از تو فریاد
اگر می‌بایدت بویی هم از تو ریاضت کن که پر شد عالم از تو^۱

چنان که دیده می‌شود همان‌طور که معشوق و محبوب سی مرغ منطق‌الطیر
سیمرغ، یعنی من ملکوتی خودشان است، ریاضت کشیدن و مثل مرغان مقامات
دشوار را قطع کردن نیز سرانجام من عاشق را به من معشوق می‌رساند.

در کتاب الهی‌نامه که گفتیم می‌باید پس از اسرارنامه سروده شده باشد، همین
مضمون و درون‌مایه دیدار با من ملکوتی خویش در قالب داستانی بلند و دلکش به
تصویر در می‌آید. سرپاتک که کودکی هندی است و مشتاق آموزش علم تنجیم
است تا دختر جمیل شاه جنیان را که عاشق اوست به دست بیاورد، پس از ماجراهای
دشوار و تحمل زحمات طاقت‌فرسا سرانجام در می‌یابد معشوق زیباروی او جز نفس
او که در اثر ریاضت به نفس مطبئه ارتقا یافته است، کس دیگری نیست. سرپاتک
نیز در جستجوی محبوب زیباروی سرانجام با خودش دیدار می‌کند. پریزاد سرانجام
بر سرپاتک ظاهر می‌گردد، اما سرپاتک جای او را در سینه خود می‌بیند و وقتی از او
می‌پرسد چگونه به درونم راه یافتی،

جوابش داد آن ماه دل‌افروز که با تو بوده‌ام من زاولین روز
منم نفس تو تو جوینده خود را چرا این‌ها نگردانی خرد را
اگر بینی همه عالم تو باشی ز بیرون و درون همدم تو باشی^۲

مضمون دیدار با من ملکوتی خویش سرانجام در داستان منطق‌الطیر است که
به کمال صورت و معنی می‌رسد.^۳

دل‌بستگی عطار به مضمون دیدار با خویش که ناشی از رسوخ این معنی در
ذهن اوست که انسان بالقوه استعدادهای روحی بی‌کرانی دارد که از راه ریاضت و

۱. اسرارنامه / ۱۵۵.

۲. الهی‌نامه / ۱۶۸.

۳. برای تفصیل درباره دیدار با خویش ← دیدار با سیمرغ (مقاله عطار و تجربه دیدار با
خویش) / ۸۳.